

جلسه‌ی ۱۱۳ تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

حجت الاسلام و المسلمین قاسمیان – پنج‌شنبه ۱۷ بهمن ۹۸

فهرست مطالب

- ۱ فهرست مطالب
- ۴ ۱-زاویه‌ی دید قرآن، رابطه‌ی عبد و مولایی.....
- ۳ ۱-۱- معنای آزادی در منطق عبد و مولایی؛ فراهم آمدن امکان تشکیل حکومت جهانی.....
- ۴ ۱-۲- توحید یعنی رابطه‌ی عبد و مولایی در تمام شئون زندگی انسان.....
- ۵ ۲-توحید ناب حضرت ابراهیم علیه السلام در تمام شئون زندگی ایشان.....
- ۴ ۱-۲- ظهور و بروز توحید حضرت ابراهیم در جریان تسلیم شدن برای ذبح حضرت اسماعیل و ماجرای تشکیل حکومت.....
- ۵ ۲-۲- تسلیم حضرت ابراهیم علیه السلام نشانه‌ی عمق توحیدی حضرت.....
- ۵ ۱-۲-۲- رسیدن به ایمان با تسلیم محض شدن.....
- ۵ ۲-۲-۲- وجوه اسلام در قرآن؛ اسلام ظاهری و اسلام به معنای تسلیم محض (نشانه‌ی توحید).....
- ۶ ۳-معنا یافتن تسلیم و سلم و طهارت و صبغه الله در بستر توحید.....
- ۶ ۱-۳- طهارت شرط لازم برای نماز و بالا رفتن در قرآن.....
- ۷ ۲-۳- قلب سلیم (قلب موحد).....
- ۷ ۱-۲-۳- در قلب سلیم احدی جز خدا وجود ندارد.....
- ۸ ۲-۲-۳- سلوک بت شکنانه حضرت ابراهیم، نشانه‌ی قلب سلیم حضرت.....
- ۸ ۳-۳- قلب های مریض گرفتار شرک خفی.....
- ۹ ۱-۳-۳- مشرک بودن اکثریت مؤمنین.....
- ۱۰ ۴-محقق شدن توحید (اخراج از همه‌ی ظلمات به همه‌ی نور) با تشکیل حکومت به دست ولی خدا.....
- ۱۰ ۱-۴- محوریت ولیّ و معیت قرآن با ولیّ برای تشکیل حکومت.....
- ۱۰ ۲-۴- الإسلام هُوَ الْحُكُومَةُ بِجَمِيعِ شُؤْنِهَا.....
- ۱۱ ۱-۲-۴- حج و نماز بخشی از پازل حکومت.....
- ۱۱ ۳-۴- وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ؛ اصل یوم الله تشکیل حکومت است.....
- ۱۲ ۵-منظور از قول خدا؛ تولید جزم‌های علمی و عزم‌های عملی.....
- ۱۲ ۱-۵- مومن به واسطه‌ی ارتباط توحیدی‌اش، مُفَهِّمٌ و مُخَدِّثٌ می‌شود.....

۲-۵- حرکت همه‌ی عالم با وحی الهی ۱۳

۳-۵- تنوع‌های خوب؛ ثمره‌ی تفکر موحدانه در افراد مختلف، خروجی متفاوت اما شیرین ۱۴

۴-۵- حرکت همه‌ی عالم با رغبت به سوی خدا ۱۴

آیه‌ی اصلی: ۱۳۰ بقره، ۱۳۱ بقره، ۱۳۲ بقره، ۱۳۳ بقره

سایر آیات: ۱۲۵، ۱۲۸، ۲۵۱ و ۲۸۲ بقره، ۶۴، ۶۵ و ۱۱۰ نساء و ۱۵۷ اعراف، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۱۰۲ و ۱۰۳ صافات، ۱۴ حجرات، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸ و ۷۹ واقعه، ۸۰، ۸۸ و ۸۹ شعرا، ۱۰۶ یوسف، ۱ و ۲ الرحمن، ۷۸ قصص، ۱ و ۵ ابراهیم، ۷۳ انبیا، ۶۶، ۶۷، ۶۸ و ۶۹ نحل

موضوعات اصلی: توحید حضرت ابراهیم علیه السلام، رابطه‌ی عبد و مولایی در قرآن، تسلیم و قلب سلیم، تشکیل حکومت، قول خدا.

موضوعات فرعی: ایام الله، ملهم بودن مومن، تنوع‌های خوب، قلب مریض، مشرک بودن اکثریت مؤمنین، طهارت، وجوه اسلام در قرآن، محوریت ولی و معیت قرآن با او.

(بقره: ۱۳۰) وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (بقره: ۱۳۱)
إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (بقره: ۱۳۲) وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ
الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ (بقره: ۱۳۳) أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي
قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ^۱

۱- زاویه‌ی دید قرآن، رابطه‌ی عبد و مولایی

[۵] یک نکته‌ای که جلسه‌ی گذشته عرض کردم که باید قرآن را با این زاویه‌ی دید بخوانیم و این مدلی قرآن را ببینیم که یک رابطه‌ی عبد و مولایی دارد. به شدت این رابطه در قرآن تقویت شده است. امروز ممکن است شما بر اساس رابطه‌ی عبد و مولا اصلاً حرکت نکنید. مثلاً نگوئید چون همه‌ی عالم مطیع و فرمانبر خداست من هم در این کاروان عالم مطیع و فرمانبر. اگر اینگونه نگاه نکنید؛ همگن با قرآن نگاه نمی‌کنید لذا خیلی در دست‌اندازهای مختلفی می‌افتید. مرتب فکر می‌کنید من الان آزادم که فلان کار را بکنم و برای خودتان یک آزادی تصور کرده‌اید که بر اساس آزادی‌های خودت می‌خواهی یک فعالیتت در دنیا انجام دهی؛ در صورتی که می‌بینید منطقه‌های آزادی شما را هم خدا در قرآن تعیین می‌کند. یعنی اگر منطقه الفراغ هم داریم مثل همان زنگ تفریحی است که مدیران آن را می‌گذارند. دقت کنید. زنگ تفریح را مدیران به خاطر حکمتی می‌گذارند. یعنی اگر هم شما ۱۰ دقیقه زنگ تفریح داری زنگ تفریح هم در چنبر برنامه‌ریزی الهی قرار می‌گیرد. یعنی اینگونه نیست که شما بگویید این تکه اش خارج برنامه‌ریزی است. لذا همه‌ی این مدرسه برنامه‌ریزی شده است؛ حتی زنگ تفریحش. به خاطر حکمتش می‌گوید قسمت زنگ تفریحش آزادی است. من مدیر به تو می‌گویم که این تکه آزادی است. یعنی حتی آن قسمتش هم آزادی نیست. می‌خواهم این را عرض کنم که اصلاً منطقش آزادی نیست.

۱-۱- معنای آزادی در منطق عبد و مولایی؛ فراهم آمدن امکان تشکیل حکومت جهانی

[۸] تا با این منطق عبد و مولایی با خود قرآن برخورد نکنید [دچار مشکل می‌شوید] (البته نکته این است که تمام این رابطه‌ی عبد و مولایی را تعبیر به آزادی می‌کند که باید آن آزادی را تفسیر کرد) زمانی که می‌گوید که پیامبر را خدا فرستاده که بیاد: (اعراف: ۱۵۷) «...يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...»؛ پیغمبر آمده غل و زنجیر را از دست و پای شما باز کند که شما آزاد شوید. آزاد شوید در منطق خودش است. امروزه آزادی در ادبیات سیاسی معنای خودش را می‌دهد که بر مبنای آن اقتصاد و علوم اجتماعی و حقوق شکل می‌گیرد. وقتی شما می‌گویید آزادی، آزادی که قرآن می‌گوید با آزادی که امروز در ادبیات سیاسی وجود دارد با هم خیلی متفاوت است یعنی ۱۸۰

^۱ (بقره: ۱۳۰) وکیست که از آیین ابراهیم روی گردان شود، جز کسی که [خود را خوار و بی ارزش کند و] خویش را به نادانی و سبک مغزی زند؟ یقیناً ما ابراهیم را در دنیا [به امامت و رسالت] برگزیدیم، و قطعاً در آخرت از شایستگان است. (بقره: ۱۳۱) [او یاد کنید] هنگامی که پروردگارش به او فرمود: تسلیم باش. گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم. (بقره: ۱۳۲) و ابراهیم و یعقوب پسرانشان را به آیین اسلام سفارش کردند که ای پسران من! یقیناً خدا این دین را برای شما برگزیده، پس شما باید جز در حالی که مسلمان باشید، نمرید. (بقره: ۱۳۳) آیا شما [یهودیان که ادعا می‌کنید یعقوب پسرانش را به آیین شما سفارش کرد] هنگامی که یعقوب را مرگ در رسید [کنار بستر او] حاضر بودید؟ [یقیناً حاضر نبودید] آن گاه که به پسران خود گفت: پس از من چه چیزی را می‌پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدای یگانه است می‌پرستیم، و ما تسلیم اویم .

درجه با همدیگر فرق دارند. قرآن آزادی را از دل بحث عبودیت در می‌آورد یعنی آزادی شما این است که شما هم بتوانی در تمام کاروان هستی که به سمت خدا حرکت می‌کند؛ حرکت را انجام دهی و این می‌شود آن آزادی که تو داری. یعنی اگر بتوانی اینگونه عمل کنی سالم می‌شوی و قلبت مریض نیست و طاهر می‌شوی و نجاست و قذارت نداری. مطلق آزادی این می‌شود که تو بتوانی حکومتی تشکیل دهی که این حکومت، حکومت جهانی باشد که همه دارند به سمت حق حرکت می‌کنند. اینجا دیگر نهایت درجه‌ی آزادی است.

۱-۲- توحید یعنی رابطه‌ی عبد و مولایی در تمام شئون زندگی انسان

[۱۰] این همان چیزی است که گفتیم در ادبیات حق و تکلیف، شما وقتی که حق می‌گویی وقتی در منطق امام سجاد علیه السلام (رساله الحقوق) بیایی گاهی اوقات همه‌ی حقوق، فرمش تکلیف است. حق گوش، حق چشم، حق دست، حق پا. بعد این حق‌ها همه‌اش این است که تو به آن سمت حرکت کنی. لذا رابطه و در حقیقت پوزیشنی که قرآن می‌گیرد و شروع می‌کند با شما حرف می‌زند رابطه‌ی عبد و مولایی است. یعنی شما تماماً بنده‌ای و او تماماً مولاست و این می‌شود توحید. و تو هرچقدر این را بفهمی و عمق و سطح به آن بدهی؛ که بگویی اگر من بنده‌ام در امور اجتماعی بنده‌ام، در علوم هم بنده‌ام. توحید هم از کلمه‌اش معلوم است یعنی وحدانیت دارد یعنی در علوم هم بنده‌ام. این خیلی نکته‌ی مهمی است این تفکیک علوم که انجام می‌شود که خیلی وقت‌ها کان می‌خواهیم یک حوزه‌هایی را از حوزه‌های توحید خارج کنیم و می‌گوییم اینها توحید نیست و این جاها دیگر اصلاً پای خدا نیست؛ اینجا قلمرو و محدوده‌ی عمل خدا نیست؛ این خلاف توحید است. توحید یعنی اینکه همه‌ی محدوده‌ها قلمرو خداست. همه‌ی علوم قلمروی علوم الهی است. این بحث قلمرو دین که امروزه جزو مباحث مهم کلامی است را اگر از روی قرآن بحث کنید مطلب خیلی حل شده است. قلمرو دین همه جاست. یعنی چون رابطه را عبد و مولا می‌گیرد عبد کسی است هیچ چیز برای خودش ندارد. چون اینگونه است خدا در همه‌ی قلمروها نفوذ می‌کند.

۲- توحید ناب حضرت ابراهیم علیه السلام در تمام شئون زندگی ایشان

[۱] راجع به حضرت ابراهیم علیه السلام مفصل وارد بحث شدیم. در این مباحث، قرآن بت شکنی و توحید ناب حضرت ابراهیم علیه السلام را در حد بحث‌های نظری نمی‌داند؛ در حد بحث‌های روحی هم نمی‌داند در حد یک بحث‌هایی که مثلاً کسی نمازش را خوب بخواند هم نمی‌داند. آن توحیدی که قرآن از حضرت ابراهیم علیه السلام نقل می‌کند؛ توحید یک امت برگزیده‌ای است که همه‌ی شئون را در بر می‌گیرد. حتی شئون سیاسی و اجتماعی و همه‌ی اینها را در بر می‌گیرد و نشان دادیم این آیاتی که مربوط به فضاهای توحیدی حضرت ابراهیم علیه السلام و فضای رشد و اصطفای و صلاحیت حضرت ابراهیم علیه السلام هست به رشدهای روحی و نفسانی خود حضرت ابراهیم علیه السلام بر نمی‌گردد؛ بلکه به عمق وسیع توحیدی بر می‌گردد که تمام مناسبات فردی و اجتماعی و سیاسی و بین‌المللی و بت شکنی حضرت را در بر می‌گیرد. در این أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ این نکته مندرج است که عرض خواهیم کرد.

۲-۱- ظهور و بروز توحید حضرت ابراهیم در جریان تسلیم شدن برای ذبح حضرت اسماعیل و

ماجرای تشکیل حکومت

[۱۲] زمانی که می‌خواهد توحید حضرت ابراهیم علیه السلام را نشان دهد در چند جای خیلی خاص این توحید را نشان می‌دهد. یکی در جریان ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام است. که آن تسلیم را آنجا نشان می‌دهد. یکی در جریانات مربوط به حاکمیت و بت شکنی حضرت ابراهیم علیه السلام است که در تشکیل حکومت مجدد همه‌ی اینها را توضیح می‌دهد.

۲-۲- تسلیم حضرت ابراهیم علیه السلام نشانه‌ی عمق توحیدی حضرت

[۶۰] اگر به حضرت ابراهیم علیه السلام بگوییم: اسلم، می‌گوید: همه‌ی کاروان هستی دارد با رغبت می‌آید و من هم همین طور من هم تسلیم هستم. بعد راجع به این تسلیم حضرت ابراهیم علیه السلام که عمق توحیدی حضرت ابراهیم علیه السلام است خیلی قرآن مانور می‌دهد. شما نگاه کنید در همین سوره‌ی مبارکه‌ی فصلت جایی که داستان ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام را می‌گوید تا یک جایی با صبر پیش می‌رود و می‌گوید من صبر می‌کنم. یک نقطه اصلاً صورت داستان عوض می‌شود. می‌گوید: (صافات: ۱۰۳) «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ». قبل از آن بحث اسلم نیست و بحث این است که اگر من سرت را ببرم چه می‌شود؟ (صافات: ۱۰۲) «إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى...»؛ چگونه می‌بینی؟ می‌گوید: خب ببر، «...قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ». در این مرحله هنوز آنها در مرحله صبر هستند. بالاخره خدا گفته، صبر می‌کنیم و تحمل می‌کنیم. بعدش هر دو تخلیه‌ی تخلیه‌ی محض می‌شوند. (صافات: ۱۰۳) «فَلَمَّا أَسْلَمَا...»؛ دو تایی تسلیم می‌شوند «...وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ». یعنی تسویه‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام تا رساندن به تسلیم است. تسلیم محض که آن توحید محض اینهاست. من مرتب می‌گویم شیوه‌ی قرآن یک توحید محض و رساندن به آن قله‌های توحیدی است.

۲-۲-۱- رسیدن به ایمان با تسلیم محض شدن

[۶۹] بعد می‌فرماید: (نساء: ۶۵) «فَلَا وَرَبِّكَ...»؛ قسم به پروردگارت «...لَا يُؤْمِنُونَ...»؛ کسی ایمان نمی‌آورد «...حَتَّى يُحَكِّمُوكَ...»؛ اولاً حکمیت‌ها را به سمت بیرون نبرد. نزد تو بیاورد. به سمت طاغوت نبرد و پیش تو بیاورد. «...يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ...»؛ در مشاجرات مرجع فصل الخطاب تو باشی و نه کس دیگری. «...ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ...»؛ تازه از قضاوتی که توی پیامبر کردی؛ حرج و هیچ تنگی در خودش احساس نکند. اگر این شد او به ایمان رسیده است. تسلیم بودنش را اینگونه معنی می‌کند. نه اینکه بگوید چه کار کنیم همین است که هست. «...حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ تسلیم تسلیم محض باشد. این آیات تسلیم و اسلام را دنبال کنید.

۲-۲-۲- وجوه اسلام در قرآن؛ اسلام ظاهری و اسلام به معنای تسلیم محض (نشانه‌ی توحید)

[۷۰] یک اسلامی هست در مقابل ایمان است که بحث دیگری است. داریم (حجرات: ۱۴) «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...»؛ این یک بحث دیگر است و درباره‌ی اسلام‌های ظاهری است. ولی اسلامی که شما در خود آیات سوره‌ی مبارکه‌ی بقره در داستان حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل علیهما السلام می‌بینید [فرق می‌کند]. من بحث تناسب حکم و موضوع را چند بار عرض کردم. زمانی که کسی بگوید من این کتاب را ۵۰ تومن خریدم یعنی چه؟ یعنی ۵۰ هزار تومن. تناسب حکم و موضوعش این است. اگر طرف بگوید من این ماشین را ۵۰ تومن خریدم یعنی چه؟ یعنی ۵۰ میلیون تومن خریده است. ۵۰ هزار تومن که خریده است. این تناسب‌های حکم و موضوع است. وقتی که در سوره‌ی بقره حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل علیهما السلام پس از بنای

کعبه می‌گویند: (بقره: ۱۲۸) «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ...»؛ ما مسلم برای تو باشیم. این معلوم است یک سطحی از اسلام را معنا می‌کند که سطح عالی طراحی اسلام هست که همان تسلیم است که هیچ حرجی هم در خودش نمی‌بیند. (صفات: ۸۴) «إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»؛ دیگر با قلب مریض نیست. حالا این مجموعه که از این به بعد زیاد با آن ارتباط دارید که یعقوب به پسرانش گفت: مُسْلِمُونَ بمیرید. نمیرید مگر مسلم! (بقره: ۱۲۳) «...فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»؛ فقط مسلمان بمیرید؛ اینکه دین را برای شما اینگونه انتخاب کرده است و نمیرید فقط مسلمان بمیرید چه لایه‌هایی دارد؟ به همین بحثی که الان داریم می‌کنیم مرتبط است و بحث‌های توحیدی حضرت ابراهیم علیه السلام است که در همه‌ی ابعاد وجود دارد.

۳- معنا یافتن تسلیم و سلم و طهارت و صبغه الله در بستر توحید

[۲] این آیاتی که در محضرشان هستیم؛ عبارت اسلام و تسلیم را مجدد می‌بینید. قبلاً با عناوینی مانند طهارت می‌دیدید که این خانه‌ی شرک و این بیت الله را طاهر کن. بیت الله با تمام ویژگی‌هایش. یعنی آن جایی که مرکز خانه‌ی امامت هست که مفصل بحث شد. این جایی که خانه‌ی امامت هست که از اینجا امامت منتشر می‌شود را پاک کن. اینجا را طاهر کن. گاهی اوقات با این عناوین طاهر می‌بینید که (بقره: ۱۲۵) «...وَعَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ». این طَهَّرَا و این عهدی که از حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام گرفته شده است نه اینکه شلنگی بگیرند و خانه‌ی خدا پاک شود چون خانه‌ی خدا نجس بوده است. این که وظیفه‌ی هر مسلمانی است و جزو واجبات فوری است که مثلاً اگر کسی در مسجد ببیند جایی نجس است جزو واجبات فوری اش این است که قبل از اینکه نمازش را بخواند اول نجاست مسجد را برطرف کند و بعد نمازش را بخواند. نه اینکه آنجایی که او می‌خواهد نماز بخواند نجس است نه یک جایی از مسجد نجس است و این فرد می‌خواهد بایستد جای دیگری و نماز بخواند. نمی‌تواند نماز بخواند زیرا باید اول برود جای نجس را پاک کند و بعداً نماز بخواند. جزو واجبات فوری است. از این جهت است که بحث اینها نیست. از حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام که سر این چیزها عهد نمی‌گیرند که! این عهد یعنی اینکه خانه‌ی توحید را پاکش کن. خانه‌ی توحید را پاکش کن یعنی چه؟ یعنی بگذار توحید ناب بماند. این حرف خیلی مهمی است. لذا این چیزی که می‌ماند توحید ناب، پاک پاک پاک است. این باید در توحید بماند. همین هم هست که قلب سلیم است.

[۵] شما با عنوان‌های سلم و صبغه الله در این آیات خیلی کار دارید. گفتم این رنگ الهی به معنای رنگی که روی دیوار می‌زنند نیست. رنگی است که در خود رنگ است. یعنی رنگِ رنگ. رنگ پاتیل رنگ که نمی‌توان آن را جدا کرد. این در تمام ابعاد رنگ، وجود دارد. رنگ روی دیوار را با یک تیشه می‌شود برداشت اما رنگِ رنگ را نمی‌توان برداشت. رنگ را از رنگ [نمی‌توان گرفت]. کارها باید یک رنگ این مدلی بخورد.

۳-۱- طهارت شرط لازم برای نماز و بالا رفتن در قرآن

[۶۴] شما به حمام که می‌روید استدلال که نمی‌کنید که من کثیف بودم، آب هم که داغ بود من هم که شامپو زدم لیف هم که زدم و الان که بیرون آمدم لابد تمیزم. اصلاً اینگونه نیست. آدم می‌فهمد که تمیز شده است. یعنی آدم

هم می‌فهمد که کثیف شده است و هم می‌فهمد که تمیز شده است.^۲ بحث طهارت بحث مفصلی است و باید جایی سرش بایستیم. همان گونه که لا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ، جزو شروط بی برو برگرد نماز، طهارت هم است. لا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهْوَرٍ. خیلی سُرّ، در نماز است. یعنی اگر نماز طهور نداشته باشد اصلاً نماز نیست. شما نگاه کنید استقبال به قبله جزو شروط بی برو برگرد نیست لذا نماز نافله را در راه هم می‌توانید بخوانید حتی اگر رو به قبله نباشیم. ولی نماز نافله بدون طهارت نمی‌توانید بخوانید. یعنی جزو شروط بی برو برگرد نماز طهور است. طهوری که از اول تا آخر باید حفظ شود. یعنی شما اگر رکعت آخر یا سجده‌ی آخر طهورتان از دست برود اینگونه نیست که من تا اینجا را سیو کردم سه رکعتش را و فقط بعداً یک رکعت می‌خوانم. نه تمامش را باید یک بار دیگه بخوانی. این طهارت را من باید متوجه شوم اصلاً اگر طهارت نباشد نماز یعنی چه؟ مدل دین در این بحث‌ها این است که اصلاً شما بدون طهارت به اعماق قرآن دسترسی پیدا نمی‌کنید. بالا رفتن در قرآن معنی‌اش طهارت است.

[۶۶] در قسم‌های عجیب و غریبی که در سوره‌ی واقعه داریم. در آخرش داریم (واقعه: ۷۵) «فَلَا أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ»؛ لاقسم یعنی مرا ولم کن که قسم نخورم. نگذار قسم بخورم! معنی‌اش این است که می‌خواهم قسم سختی بخورم. «فَلَا أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» یعنی ولم کن دیگر. به آن جایگاه ستاره‌ها. علت اصرار اهل بیت علیهم السلام به این آیه این است که می‌فرمایند نجم ماییم و آن جایگاه ماست. (واقعه: ۷۶) «وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوُ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ»؛ اگر می‌فهمیدی، می‌فهمیدی که قسم بدجوری دارم می‌خورم. در واقع اینگونه است که «وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ عَظِيمٌ لِّوُ تَعْلَمُونَ». (واقعه: ۷۷) «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» (واقعه: ۷۸) «فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ» (واقعه: ۷۹) «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛ در آن کتاب مکنون فقط با طهارت می‌شود رفت. یعنی پله‌ها را کسی می‌تواند با طهارت طی کند و بالا برود. لذا در نماز هم که معراج مؤمن است شرط بی برو برگردش طهارت است. یعنی آدم باید طهارت داشته باشد. این خودش دارد کد می‌دهد. ماها اینقدر ساده گرفتیم که فکر می‌کنیم مراسمی است که داریم اجرا می‌کنیم. شما وضو گرفتن آقای جاودان را ندیده‌اید. اصلاً با یک تمرکزی وضو می‌گیرند که انگار قرار است در یک هاله‌ای قرار بگیرند که آن طهارت ظاهری (بحث حدث اصغر و اکبر) او را برساند به آن طهارت باطنی. بی طهارت اصلاً نمی‌شود.

۲-۳ - قلب سلیم (قلب موحد)

۳-۲-۱ - در قلب سلیم احدی جز خدا وجود ندارد

[۲۴] راجع به حضرت ابراهیم سوره‌ی مبارکه‌ی صافات را ببینید. در آنجا بعد از جریان حضرت نوح داریم: (صافات: ۸۳) «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ»؛ و بی گمان ابراهیم از پیروان اوست. که چگونه است؟ (صافات: ۸۴) «إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»؛

۲. درک و دریافت رحمت الهی

[۶۲] در سوره نساء داریم (نساء: ۶۴) «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...»؛ بحث اطاعت به اذن الله است یعنی پیامبر اطاعت می‌شود باذن الله. «...وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ...»؛ کسانی که به خودشان ظلم کردند «...جَاءُوكَ...»؛ اگر نزد تو بیایند «...فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ...»؛ و استغفار کنند «...وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ الرَّسُولُ...»؛ این همان بحث شفاعت است. لزومی ندارد زمانی که شما بحث شفاعت را دنبال می‌کنید حتماً کلمه‌ی شفاعت را ببینید. شفاعت یعنی دقیقاً همین که نزد تو [پیامبر] بیایند و استغفار کنند و رسول هم برایشان استغفار کند «...لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛ خدا را تواب و رحیم می‌یابند. نه اینکه پس خدا تواب و رحیم است. این دریافت‌ها مهم است. استدلال نیست که خدا تواب رحیم است.

[۶۸] این مهم است که «...لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛ بفهمد من نمازی که خواندم این نماز بود خواندم. اگر این کار را بکند می‌فهمد که من نماز خواندم. در جای دیگری در قرآن داریم (نساء: ۱۱۰) «يَجِدِ اللَّهُ عَفْوَراً رَحِيمًا». خدا را اینگونه می‌یابد. مثل اینکه شما با شخصی صحبت می‌کنید و بعد می‌گویید رضایتش کردم. یعنی می‌فهمید که اول یک جوری بود و بعد جور دیگری شد و رضایتش کردم. ...لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا.

وقتی که رفت به سمت پروردگار خودش با قلب سلیم. ببینید آن آیه‌ی معروف سوره‌ی مبارکه‌ی شعرا را در ذهن داشته باشید که می‌فرماید: (شعرا: ۸۸) «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ» (شعرا: ۸۹) «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»؛ یعنی مال و بنون آنجا فایده ندارد. پای همه گیر است مگر اینکه قلبش سلیم باشد. قلبش سالم باشد یعنی قلبش مریض نباشد. این به معنای این نیست که طرف می‌رود جهنم! کوچکترین مقداری از مرض را آنجا قبول نمی‌کنند. کوچکترین مقدار قذارت را قبول نمی‌کنند. مگر اینکه او را آن طرف کیسه بکشند تا آن مقدار از قذارت و نجاست از وجودش برطرف شود و بعداً او را بفرستندش [بهشت]. خلاصه آنجا باید سلامت وجود داشته باشد. (شعرا: ۸۸) «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ» (شعرا: ۸۹) «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»؛ آنجا قلب سلیم می‌خواهد و کوچکترین ناپاکی می‌شود قلب مریض. حالا بستگی به طیف قلب مریضش دارد که چقدر قلب انسان مریض است.

۲-۲-۳ - سلوک بت شکنانه حضرت ابراهیم، نشانه‌ی قلب سلیم حضرت

[۲۷] حالا (صافات: ۸۴) «إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»؛ شاهدش چیست؟ می‌خواهم بگویم در افق حضرت ابراهیمی ^{علیه السلام} که در سوره‌ی بقره طرح می‌شود باز دوباره می‌رود سراغ بت شکنی حضرت ابراهیم ^{علیه السلام}. می‌گوید پیش خدا رفت با قلب سلیم چه زمانی؟ (صافات: ۸۵) «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ»؛ یعنی این سلوک حضرت ابراهیم ^{علیه السلام} یک سلوک بت شکنی بود. این خودش سلوک است. خیلی حرف است ببینید (صافات: ۸۴) «إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» چه زمانی؟ (صافات: ۸۵) «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ»؛ این چیست که می‌پرستید؟ بعدش هم همه‌اش ماجرای بت شکنی حضرت ابراهیم ^{علیه السلام} است. این که قلبش سلیم است نمی‌خواهد یک نقطه‌ای را بگذارد که آنجا عبودیت غیر خدا باشد. این می‌شود قلب سلیم.

[۲۸] روایتی داریم ذیل آیه‌ی (شعرا: ۸۹) «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» «قال: الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ»؛ قلب سلیم یعنی کسی که ملاقات با خدا بکند و احدی جز خدا در قلبش وجود نداشته باشد. «فَالِ وَ كُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شِرْكٌ أَوْ شَكٌّ فَهُوَ سَاقِطٌ وَ إِنَّمَا أَرَادُوا الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا لِيَتَفَرَّغَ قُلُوبُهُمْ لِلْآخِرَةِ»؛ اگر گفتند نسبت به دنیا زهد کنید و بی‌رغبتی داشته باشید به این خاطر است که فراغت قلبی نسبت به آخرت داشته باشید. که قلبتان سالم شود. قلبی که خیلی اشتغال خوبی نسبت به دنیا دارد [مشکل دارد]. یک موقع است طرف اشتغال به دنیا دارد خب همه اشتغال به دنیا دارند. یک موقع است اشتغال حبی نسبت به دنیا دارد. یعنی خوشش می‌آید دیگر! یعنی از دنیاداری و منصب‌داری خوشش می‌آید و لذت می‌برد. اگر از اینها لذت می‌برد عملاً خودش را در دنیا می‌چسباند.^۳ این معلوم است که قلب را از آن حالت سلامت خارج می‌کند و طرف باید حواسش را جمع کند.

۳-۳ - قلب های مریض گرفتار شرک خفی

[۳۰] این همان چیزی است که در آن آیه‌ی معروف سوره‌ی مبارکه یوسف می‌بینید. می‌خواهیم چه چیزی را معنی کنیم؟ می‌خواهیم (بقره: ۱۳۱) «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» را معنی کنیم. (یوسف: ۱۰۶) «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»؛ این آیه نشان می‌دهد که تقریباً همه قلبشان یک جورایی مریض است. لذا قلب سلیم داشتن [بسیار سخت است] و اکثریت قلبشان مریض است یعنی توحید در قلبش نیست. معنی اکثریت مؤمنین مشرکند چیست؟ نمی‌گوید: اکثریت مشرکند بلکه می‌گوید اکثریت مؤمنین مشرک‌اند. یعنی یک اکثریتی

^۳ یک موقع است که دنیا هم دارد اما مانند امیر المؤمنین ^{علیه السلام} است یک عالمه دنیا دارد اما زاهد و بی‌رغبت است.

هستند که مشرکند و یک اقلیتی هستند که مؤمنند. در مؤمن‌ها یک اکثریتی هستند که مشرکند و یک اقلیتی هستند که مؤمن‌اند. یعنی شما به یک اقل اقلینی می‌رسید که اینها مؤمنند. بقیه مشرکند.

۳-۳-۱ - مشرک بودن اکثریت مؤمنین

[۳۲] مشرکند یعنی چه؟ در روایت [این معنا] آمده که خوب است اینها را آدم حتی جزو آداب گفتاری رعایت کند. در روایت آمده اینکه اکثریت مشرکند یعنی چه؟ گفتند: یعنی طرف می‌گوید: «لولا فلان لَهْلَکْتُ و... لولا فلان لَضاع عیالی»؛ اگر فلانی نبود ما هلاک شده بودیم و اگر فلانی نبود ما فلان ضربه را خورده بودیم. فلان کس نبود کار ما راه نمی‌افتاد. فلانی که آمد کار ما راه افتاد. گفته‌اند این شرک است البته این همان شرک‌های خفی است. این شرک است که کسی بگوید اگر فلانی نبود این مشکل ما حل نمی‌شد. یک دفعه فلانی آمد و مشکل ما حل شد. پرسیده‌اند پس چگونه بگوییم گفته‌اند بگویید: «لولا أن من الله عَلینا بفلان لَهْلَکْتُ»؛ اگر خدا (ببینید بحث را بالا برد) منت نمی‌گذاشت و این نعمت را از طریق این شخص نمی‌داد؛ ما هلاک می‌شدیم اینگونه باید بگوییم. یعنی شما باید دست خدا را ببینید بقیه آستین است. برای همین است که خیلی مهم است که شما بگویید: (شعر: ۸۰) «وَإِذَا مَرَضْتُ فَبَهُوَ يَشْفِينِ» نه اینکه بعضی‌ها تصور کردند که «وَإِذَا مَرَضْتُ دَعَاؤُهُمْ يَشْفِينِ. أَنَّهُمْ يَشْفِينِ. در نظام طولی تو هم خوبی. تو هم یَشْفِينِ. نخیر اینگونه نیست. ما یک مؤثر بیشتر نداریم. پس «وَإِذَا مَرَضْتُ فَبَهُوَ يَشْفِينِ». خدا شفا را از کانال این دارو قرار داده است. یعنی خدا کاره‌ای است و دیگران هیچ کاره‌ای نیستند. بقیه همین مقدار مؤثرند. یعنی مثل کانال کولرند. که شما اگر بخواهی باد بخوری جلوی کانال کولر می‌ایستی ولی کانال کولر ها باد نمی‌دهند. باد جای دیگری تولید می‌شود. مثل اینکه کار می‌کنی و پول در می‌آوری. پول را خدا می‌دهد. علم هم خدا می‌دهد.^۴

[۳۹] (یوسف: ۱۰۶) «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» اکثریت مؤمنین مشرک‌اند مرتب باید بسابانیم تا برسیم به توحید. مرتب بسابانیم و بسابانیم تا عمق توحیدی‌اش در بیاید. این را اینگونه با خود بگویید که من این را از دست خدا گرفتم. هر چه شد بگویید: خدا، خدا این را داد. از دست خدا گرفتم. وقتی یک چیزی را زیاد بگویید رفته رفته [کلام اثر خودش را می‌گذارد] و این در ادب گفتن مهم است. نه اینکه اگر دکتر نبود فلان جور می‌شد. خدا از طریق این دکتر شفا را به من داد. هو الشافی است. «وَإِذَا مَرَضْتُ فَبَهُوَ يَشْفِينِ» این دارد توحید داستان را نگاه می‌کند. حتی

^۴ [۳۵] (الرحمن: ۱) «الرَّحْمَنُ» (الرحمن: ۲) «عَلَّمَ الْقُرْآنَ». بر اساس همین منطق است که می‌گوید اگر چیزی را بلدی به دیگران یاد بده. خدا این مطلب را به تو یاد داده است. من نمی‌خواهم بحث حقوقی کنم ولی این چیزهایی که تحت عنوان حق تألیفاند فی نفسه یک حالت مشکرانه ممکن است داشته باشد. مواظب باشید نداشته باشد. من که نمی‌فهمم حق تألیف یعنی چه؟ کسی برای خودش و فکری که خدا به او داده است قیمت تعیین می‌کند تا به دیگران بدهد. این چیز عجیبی است و برای همین است که امام رحمه الله حق تألیف را قبول ندارد. به کاتب می‌گویند که (بقره: ۲۸۲) «...إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجْلِ مُسَخَّي فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْب كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ...»؛ وقتی می‌خواهند قراردادها را بنویسند بدهند به کاتب بنویسد و کاتب هم ابا نکند. خدا به تو یاد داده است. خدا به تو یاد داده چرا اینقدر خودت را لوس می‌کنی؟ مگر خودت اینها را یاد گرفته‌ای؟ این منطق قرآن است آن منطقی که (قصص: ۷۸) «... إِنَّمَا أُوتِيَهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي...»؛ که منطق قارونی است. که خودم رفتم یاد گرفتم. زحمت کشیدم و درس خواندم و لیسانس و دکتری و دود چراغ خوردم و صبح تا شب درس خواندم و خودم یاد گرفتم! خلاصه خودم رفتم یاد گرفتم! ما به این رفقای طلبه‌مان می‌گوییم که من کاری به بحث شرعی ندارم این حرام واقعی است که کسی بگوید من این مبلغ را می‌گیرم و منبر می‌روم و حرف‌های خدا را می‌زنم. یعنی خیلی چیز نجسی است که بگوید من این مقدار را می‌گیرم و حرف خدا را می‌زنم. چیز عجیبی است! اصلاً هضم نشده است. حالا یک زمانی است که کسی یک منبری می‌رود و به او پول هم می‌دهند. سر تا پایش را هم طلا بگیرند! اشکالی ندارد. امام حسین علیه السلام این کار را با معلم قرآن می‌کرده اند. ولی کسی بگوید من منبر می‌روم به این شرط. یعنی حق علمم را از بقیه می‌گیرم این حرف عجیبی است. یعنی طرف به جای اینکه ممنون باشد بابت اینکه خدا چنین توفیقی داده است که درسش را خوانده و حرف‌های خدا بر زبانش جاری می‌شود و حرفش را گوش می‌دهند. این [شخص] پول این چیزها را هم می‌گیرد!

شما حرم هم که می‌روید باید حواستان به این نکته باشد. حرم امام رضا علیه السلام هم می‌روید باید آنجا حرفتان این باشد که خدایا از طریق امام رضا علیه السلام این نعمت را به من بده. از طریق امام رضا علیه السلام. این درست است یا بگویید که امام رضا علیه السلام این را از خدا بگیر و به من بده. این هم درست است. ولی اگر بگویید که امام رضا علیه السلام خدا که نمی‌دهد حداقل تو بده! ما آنجا کارمان جلو نمی‌رود! این احتمالاً ذهنش مشرکانه‌ای است.

۴- محقق شدن توحید (اخراج از همه‌ی ظلمات به همه‌ی نور) با تشکیل حکومت به دست ولی خدا

۴-۱- محوریت ولی و معیت قرآن با ولی برای تشکیل حکومت

[۱۳] حالا چرا [توحید را] درباره‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام توضیح می‌دهد چرا راجع به حضرات دیگری که ذیل ابراهیم عمل می‌کنند [نمی‌گوید؟] مثلاً شما همین آیات سوره‌ی مبارکه‌ی ابراهیم را ببینید. (ابراهیم: ۱) «الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»؛ این کتابی است که ما آن را به سمت تو نازل کردیم تا چه کسی اخراج کند؟ قرآن، نه! پیامبر. تا تو ای پیامبر این کار را انجام دهی. این نکته‌ی خیلی مهمی سر جای خودش هست. بارها عرض کردیم بین قرآن و ولی، ولی اخراج می‌کند و نه قرآن. ولی باید با کاتالوگ قرآن از ظلمات به سمت نور اخراج کند. این معنا مرتب در قرآن آمده است. یعنی قرآن در معیت پیامبر است. پیامبر در معیت قرآن نیست. در محوریت پیغمبر، قرآن می‌آید. آن چیزی که باعث اخراج است لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ نیست. این نیست که قرآن بیاید و اخراج کند. اینگونه نیست که ما قرآن را به تو دادیم که قرآن این کار را انجام دهد، نخیر. ولی باید این کار را انجام دهد منتهی برنامه و کاتالوگی که در دستش هست، قرآن است. اگر هم می‌گویید قرآن این کار را می‌کند خود قرآن را که ببینید می‌گوید: ولی لازم است که باید قرآن را دست بگیرد و اجرا کند. این ولی است که اخراج از ظلمات به سمت نور می‌کند. که تو پیامبر بیایی مردم را از ظلمات به سمت نور اخراج کنی بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.

[۱۶] این اخراج از ظلمات به سمت نور یعنی چه؟ اصلاً اخراج از ظلمات به سمت نور چه می‌خواهد بگوید؟ آیه‌ی ۵ را ببینید. این جا معلوم می‌شود که اخراج از ظلمات به سمت نور یعنی چه؟ یعنی در چه وزانی اخراج ظلمات به سمت نور؟ یعنی از همه‌ی ظلمات به سمت همه‌ی نور؛ از ظلمات الی النور

۴-۲- الإسلام هُوَ الْحُكُومَةُ بِجَمِيعِ شُؤْنِهَا

[۱۶] (ابراهیم: ۵) «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا...»؛ ما موسی را با آیاتمان فرستادیم. یک دفعه رفت سراغ موسی! خب جنگ موسی علیه السلام با کیست؟ با فرعون نفس است نخیر. با فرعون و طاغوتهاست. با اینها باید مبارزه کند و حکومتش را تشکیل دهد این می‌شود مطلق ظلمات به سمت مطلق نور. «...أَنْ أُخْرِجَ...»؛ به موسی می‌گوید تو بیا این کار را بکن «...قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ...»؛ اصل ایام الله همین دهه‌ی فجر است که الان در آنیم. حالا اگر ۹ دی هم ایام الله است و تشییع حاج قاسم هم ایام الله است اینها درست؛ اما اصلش این است که کسی بتواند حکومت را تشکیل دهد. در فاطمیه هم عرض کردم که این جمله‌ی حضرت امام از آن جملاتی است که واقعاً متخذ

از قرآن است که در کتاب البیع زمانی که بحث ولایت فقیه را انجام می‌دهند [بیان شده است].^۵ امام جمله‌ای شبیه حدیث دارند. می‌گویند تعریف اسلام می‌دانید چیست؟ «الإسلام هُوَ الْحُكُومَةُ بِجَمِيعِ شُؤْنِهَا»؛ اسلام یک چیز بیشتر نیست و آن حکومت با تمام شئونش است. یعنی اسلام حکومت است با تمام شئون. این دقیقاً نقطه‌ی مقابل فهم ماست از اسلام. که تا می‌گویند یک نفر مسلمان است به نظر ما می‌آید که یک سری آداب و عادات را با چهار تا اعتقادات مینیمم دارد. مینیمم اعتقاداتش این است که توحید را قبول دارد و اگر هم شیعه باشد دوازده امام را باید قبول داشته باشد و قائل باشد که امامان معصومانند و امام دوازدهمی غائب است. این اعتقادات مذهبی‌اش هست. یعنی باید قبول کنی که ما امام داریم امامانمان ۱۲ تا هستند و دوازدهمی غائب است اینها جزو اعتقادات ماست. اعتقاد پایه‌ی ماست. اگر نماز هم بخواند دیگر تعریف مسلمان پیش ما می‌شود. در صورتی که امام رحمه الله به قول خراسانی‌ها همه را ورچپه می‌بیند. یعنی کلاً سر و ته از این طرف می‌بیند و درست هم همین است. به قرآن نگاه کنید می‌بینید قرآن هم در همین فضا است. الإسلام هُوَ الْحُكُومَةُ بِجَمِيعِ شُؤْنِهَا.

۴-۲-۱- حج و نماز بخشی از پازل حکومت

[۲۰] آن موقع شما بروی حجتش را هم نگاه کنی و نمازش را هم نگاه کنی می‌بینی که آنها را جزو پازل‌های آن حکومت دیده است. یعنی در یک نقشه‌ای یک قطعه به نام نماز دیده است. تازه نمازش جماعت است و نماز جماعت امام دارد و مفهوم امامت و تبعیت از امامت و ولایت را در یکی از فردی‌ترین حالاتی که شما می‌خواهید با خدا داشته باشید می‌کارد. در بسیاری از اسراری که در نماز وجود دارد [مفهوم امامت و تبعیت از امامت و ولایت] در حدیث داریم که «لَا صَلَاةَ إِلَّا...» دقیقاً به همان چیزی که شما [در نماز جماعت] نمی‌خوانید آن چیست؟ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ. درست است؟ یعنی نماز بدون فاتحه کتاب اصلاً نمی‌شود. دقیقاً همان چیزی است که شما در نماز جماعت نمی‌توانید بخوانید. آن را امام تحمل می‌کند و چه اسراری پشت این حرف‌ها هست که شما دقیقاً این فاتحه کتاب را نباید بخوانی؟ بعد می‌بینی که در روایاتمان داریم که امام جماعت تمام نماز پشت سری‌ها را تحمل می‌کند. اینگونه گفته‌اند دیگر. شبیه کوهنوردی نیست. کوهنوردی اینگونه است که همه با هم راه می‌رویم فرق فوتبال با کوهنوردی این است که بازی تیمی است. در کوهنوردی درست است که با هم می‌روند ولی با هم کاری ندارند هر چند با هم به یک سمتی می‌روند. نماز جماعت کان یک بازی تیمی است. امام دارد نماز بقیه را تحمل می‌کند.

۴-۳- وَذَكَرَهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ؛ اصل یوم الله تشکیل حکومت است

[۲۲] «...وَذَكَرَهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ...»؛ این [تشکیل حکومت] هست که اصل یوم الله است. «...إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»؛ این آیه‌ی است برای هر کس که اهل صبر و شکر است نه! اهل صبر زیاد و شکر زیاد. یعنی معلوم است که این حد از ظلمات به سمت نور خیلی پایمردی می‌خواهد در حقیقت خیلی هم شکر می‌خواهد یعنی کسی باید خیلی به این نعمت حواسش جمع باشد که بتواند شکر این مجموعه را به جا بیاورد. معلوم است که بالاترین حد از نعمت است. بالاترین حد نعمت این است که از دست فرعون در بیایی خودت بروی حکومت دینی را تشکیل دهی. این می‌شود اخراج از ظلمات به سمت نور و این می‌شود ایام الله اصلی. هر ایام الله دیگری هم هست ایام الله فرعی و

^۵ آن موقع که همه در لاک هستند؛ این بحث‌ها را در نجف آن زمان مطرح می‌کنند که واقعاً نوبر است و معلوم است که امام ۲۰۰-۳۰۰ سال از فقه‌های معاصر خود جلوتر است.

جزیی است. این همان چیزی است که جا دارد حضرت صدیقه‌ی طاهره سلام الله علیها برای آن شهید شود. یعنی برای حکومت جا دارد برود و خونش را بریزد. این از آن مهم‌ترین امور است که بعد همه‌ی این عبادات فردی ذیل همین تصویر حکومت بجمیع شوونها هست. فرق دارد با مدل اعتقادات فردی و شرایط فردی و نماز فردی و ذهنیت فردی از اسلام و حتی فرق دارد با اینکه من کارهایم را خودم برنامه‌ریزی می‌کنم و علومم را هم که خودم برنامه‌ریزی می‌کنم جای خدا در حد یک ارتباطاتی در حد نماز می‌ماند. این منطبق دین نیست.

[۲۴] می‌گویید نه بروید قرآن بخوانید. ببینید که واقعاً بر اساس نظام عبد و مولا تا کجاها پیش می‌رود. این همه تسلیم و توحید حضرت ابراهیم علیه السلام می‌شود که [در این زمینه] چند آیه با هم نگاه کنیم. من اینها را گفتم که سیستم عاملتان با سیستم عامل قرآن یکی شود ولی اگر یکی نشود و هم فاز نشوید مثل این برنامه‌هایی است که در یک سیستم عامل نوشته شده و اگر بخواهید در یک سیستم عامل دیگر بالا بیاورید یا بالا نمی‌آید و یا همه در هم است. مرتب ارور می‌دهد. این مهم است که سیستم عامل شخص، توحید شود و در همه‌ی جهات رابطه‌ی عبد و مولایی شود بعد در همه‌ی جهات می‌تواند قرآن را متوجه شود و گرنه مرتب باید به لحاظ ذهنی با قرآن بجنگد.

۵- منظور از قول خدا؛ تولید جزم‌های علمی و عزم‌های عملی

[۴۰] یک نکته‌ای در مورد (بقره: ۱۳۱) «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» در جلسه‌ی قبل عرض کردم. و آن اینکه ممکن است گفتگو نباشد. مثلاً قول در مورد خدا در قرآن به این معنا نیست که حتماً یک گفتگویی شده است. یعنی خدا به ابراهیم علیه السلام گفته است اَسْلِمُ بعد ابراهیم علیه السلام گفته اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ. ممکن است اصلاً این نباشد. چون مدل صحبت و وحی الهی گاهی اوقات تولید یک جزم علمی است او گاهی عزم عملی ایجاد می‌کند.

۵-۱- مومن به واسطه‌ی ارتباط توحیدی‌اش، مُفَهِّم و مُحَدَّث می‌شود

[۴۱] خود امام رضا علیه السلام روایتی دارند که فوق العاده است و می‌فرمایند: «إِنِّي أَحَبُّ أَنْ يَكُونَ الْمُؤْمِنُ مُحَدَّثًا؛ مِنْ مُؤْمِنِي رَا دُوسْت دَارَم كَه مُحَدَّثٌ بَاشِد. یعنی به او وحی شود. من همچنین مؤمنانی را دوست دارم. امام رضا علیه السلام می‌فرمایند من مؤمنی را دوست دارم که به او وحی شود. مُلَهَم شود و الهامات داشته باشد. خب معنای این چیست؟ معنایش این است که وحی و یک حالت رؤیا و صدایی بشنود؟ نه! به ابهت و اشارات خدا [یا عزم‌های عملی پیدا می‌کند] یا یک جزم‌های علمی پیدا می‌کند مطلب را درست می‌فهمد و چون خودش را مرتب تسویه کرده درست می‌فهمد. و اینگونه نیست که بگویی من این مقدار مطالعه می‌کنم و با یک رابطه‌ی خطی آن مقدار می‌فهمم. جسارت است به شما بگویم اما ما به این طلبه‌هایمان می‌گوییم به خصوص در این رشته‌هایی که شما دارید بحث این نیست که [یادگیری] در یک رابطه‌ی خطی است. باید این مقدار مطالعه کنی تا آن مقدار یاد بگیری! بالاخره مطالعه داری ولی برای این که طرف مُفَهِّم و مُحَدَّث باشد باید خیلی وقت‌ها طرف وقت بگذارد و امور ارتباطی‌اش را با خدا تصحیح کند و مثل لوله‌هایی که زنگ گرفته طرف باید وقت بگذارد و این زنگ‌ها از بین ببرد که عبور و مرور آب خودش درست‌تر می‌شود و آب هم تمیز می‌شود.

[۴۴] «أَلْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ»؛ قرآن گاهی اوقات یک منطقی دارد که این منطقیها واقعاً عجیب است. مثلاً می‌گوید (بقره: ۲۵۱) «... وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ...»؛ داوود جالوت را کشت. خدا به او علم داد. این چه ربطی دارد؟ آدم فکر می‌کند این که یک کار نظامی است آن که یک کار دیگری است! یعنی جنسش نمی‌خورد. نه جنسش می‌خورد شما اصل جنس را تشخیص نداده‌اید. داوود کار توحیدی انجام می‌دهد و در یک مداری قرار می‌گیرد که در آن مدار علم گیرش می‌آید. یعنی مُفَهِّم می‌شود. [حضرت می‌فرماید: ما مؤمنی را دوست دارم که مُحَدَّث باشد. مُفَهِّم باشد. یک حالت جزم علمی پیدا می‌شود که علم پیدا می‌کند. یا عزم های عملی پیدا می‌کند و این هم ناشی از وحی‌های الهی است. حالا آیاتش را نشان می‌دهم که ناشی از وحی الهی است که به او فعل وحی می‌شود عرض کردیم که (انبیاء: ۷۲) «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»؛ فعل، به او وحی می‌شود یعنی ببینید روی یک چیزی عزم پیدا می‌کند. از کجا عزم به او داده می‌شود؟ به دلیل ارتباط توحیدی‌اش او دارد عزم پیدا می‌کند و یا دارد جزم برای مطلبی پیدا می‌کند.

۵-۲- حرکت همه‌ی عالم با وحی الهی

[۵۰] (نحل: ۶۸) «وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ...»؛ حالا اینکه بحث نحل نیست بگو وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ...؛ چه فرقی دارد؟ بحث این نیست که حالا زنبورها اینگونه‌اند و به وحی الهی می‌روند اما مورچه‌ها به وحی الهی لانه درست نمی‌کنند. نه! مثالی دارد اینجا گفته می‌شود. (نحل: ۶۸) «وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ...»؛ ما وحی می‌کنیم به زنبور، مدل عالم را نگاه کنید چه مدلی است. اینقدر در زیست‌شناسی وجود خدا کتمان شده است که اینها را به طبیعت نسبت می‌دهند. می‌گویند طبیعت این موجود این است. اصلاً خدا در حالت توحیدی این را قبول نمی‌کند. یعنی چه طبیعتش این است؟ طبیعتش یعنی چه؟ تازه طبیعتش به این صورت نیست که خدا این موجود را آفریده و گفته خوش آمدی! خدا در اولین زنبور یک چیزهایی را درست کرده و بعد زنبورها همین مدلی زاد و ولد می‌کنند. نه! وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى هَمِهِ نحل‌ها. یعنی همه‌ی نحل‌ها دارند با وحی الهی حرکت می‌کنند. اگر اینگونه قرآن را ببینید، خیلی شیرین

۶. عبرت از آیات الهی

[۴۵] این همان چیزی است که حتی شما در مورد موجودات عالم می‌بینید. خدا در آیات سوره‌ی نحل چند تا تگ فکر کردن می‌زند. (نحل: ۶۶) «وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً...»؛ می‌فرماید در انعام و چهارپایان یک عبرتی است. عبرت است یعنی چه؟ یعنی مطلب را بگیر و عبور کن و مطلب من را بفهم. و اینها را به عنوان آیات الهی مطرح می‌کند که شما سر می‌چرخانی همه جا آیات الهی [آرا می‌بینی] حتی در این بحثی که خدا می‌خواهد راجع به یک چارپا با تو انجام دهد. چقدر دنیای حساب و کتاب داری است. می‌گوید این را به عنوان یک آیه‌ی الهی در نظر بگیر. «...تَسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَذَمِّ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ»؛ ما از بطون این انعام از لای پهن و خون (از لای کثافت) به شما شیر می‌دهیم. از لای کثافت به شما شیر خالص و سائغ می‌دهیم. سائغ یعنی گوارای محض. (روایات ذیل سائغ دارد که کسی به سبب شرب لبن شیر در گلویش نمی‌پرد. ممکن است آب در گلویش بپرد اما شیر در گلویش نمی‌پرد. اینقدر این ماده گوارا است. «لَيْسَ أَحَدٌ يَغْصُ بِشَرْبِ اللَّبَنِ». که شیر در گلوی کسی نمی‌پرد. البته باید شارب باشد. بچه‌ای که شیر را می‌مکد چیز دیگری است. آن هم انعام نیست و مادرش هست. چون شیر در گلوی بچه می‌پرد!) «...تَسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَذَمِّ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ»؛ یعنی ما خیلی از چیزهای خیلی گوارا که می‌خواهیم به شما بدهیم از کثیف‌ترین صحنه‌ها رد می‌کنیم و می‌دهیم. می‌خواهیم عبرت بگیرید! از وسط بدترین صحنه‌ها و بدترین شرایط داغون شیر را درمی‌آوریم و به شما می‌دهیم. عبرت بگیرید.

[۴۹] (نحل: ۶۷) «وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ...»؛ کاری که ما می‌کنیم درست است شما ممکن است خرابش کنید. ما نخیل و اعناب دادیم بعد تو خودت «...تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا...» و یا «...وَرِزْقًا حَسَنًا...»؛ از آنها استخراج می‌کنی. در طبیعت الکل وجود ندارد. مثلاً فرض کنید برکه‌ی الکل و چاه الکل نداریم و یا بارش الکل نداریم. آنچه خدا در طبیعت بروز می‌دهد چیزهای خوبی است. تو داری چه کار با آن می‌کنی؟ تو داری کارهایی می‌کنی که من مسئولیتش را قبول نمی‌کنم. «... وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ...»؛ گاهی اوقات تو از آنها مسکرات یا رزق حسن در می‌آوری. «...إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»؛ اینها آیات است برای آدم‌هایی که عقل در سرشان هست. خلاصه می‌نشیند و فکر می‌کنند که این آیات الهی است که خدا چیز خوبی می‌دهد منتها تو آن را خراب می‌کنی. از آن یک چیز دیگری در می‌آوری.

است و عالم را اینگونه ببینید که همه‌ی زنبورها و همه‌ی مورچه‌ها و همه‌ی سوسک‌ها هم به وحی الهی عمل می‌کنند (این نیست که فقط زنبور چون خوب است به وحی الهی عمل می‌کند بلکه سوسک‌ها هم به وحی الهی عمل می‌کنند و روی بدن تو می‌آیند و از در و دیوار بالا می‌روند). همه به وحی الهی دارند حرکت می‌کنند. که چه بکنند؟ «...أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا...»؛ ای زنبورا! (این که معلوم است که احتمالاً وحی کلامی به زنبور نمی‌شود که ای زنبور برو فلان کار را بکن بلکه در جیلّت زنبور به گونه‌ای قرار داده‌اند که وحی شده نسبت به اینکه برود این افعال را انجام بدهد).

[۵۳] این می‌تواند برای ما هم انجام شود؟ آیا انجام می‌شود؟ بله طرف به وحی الهی حرکت می‌کند. اصلاً کل عالم همین‌گونه حرکت می‌کند «...وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ»؛ برو در خانه‌ها و در درخت‌ها و در داربست‌ها خانه‌ات رابزن. (نحل: ۶۹) «ثُمَّ كَلِمَ مِنْ كُلِّ النَّمْرَاتِ...»؛ با تمام جزئیات نه اینکه فقط خانه‌ات را بزن. برو از این شهدها بخور «...فَاسْأَلِكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا...»؛ خیلی رهوار و نرم راه‌های پروردگارت را برو. اینکه از کدام دالان‌ها می‌روند مثل کارتون بری زنبوری است که مفصل آنجا وجود دارد. این کارتون را ندیده‌اید؟ هنوز بچه ندارید! البته به شدت کارتون استعماری است اما جامعه‌ی زنبورها را به خوبی نشان می‌دهد.

۵-۳- تنوع‌های خوب؛ ثمره‌ی تفکر موحدانه در افراد مختلف، خروجی متفاوت اما شیرین

[۵۴] «...يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا...»؛ شما بر اساس وحی الهی شهدهای مختلف را بخور. منتها چون تو مُلْهَمٌ مُفْهَمٌ هستی خروجی‌ات رنگ و بو و عطر مختلفی می‌دهد. ولی همه‌اش خوب است این همان تنوع‌های خوب است. دیدید یک سری عسل‌ها روشن‌اند. یک سری تیره‌اند. یک سری عسل‌ها مقداری تنداند. همه یک شیرینی دارند که پایه‌شان هست. ولی رنگ و طعم‌ها فرق دارند. «...يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ...»؛ رنگ‌هایشان فرق دارد اما در همه‌شان شفا وجود دارد. آیا باید همه‌ی آدم‌ها یک جور باشند و یک خروجی بدهند و یک کار بکنند؟ نه! ممکن است یک نفر از دانشگاه بیاید یک نفر از روستا بیاید یک نفر از آن رشته آمده یک نفر از آنجا آمده است. مهم این است که مُفْهَمٌ باشد. مُلْهَمٌ باشد. مهم این است که موحدانه فکر کند. روی شهدهای الهی بنشیند و خروجی‌های مختلف بدهد. ولی خروجی‌های مختلفش شیرین و شفاست. حالا با رنگ‌های مختلف. «...إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛ اینها آیاتی است برای کسانی که فکر می‌کنند. معلوم است که این تگ‌ها را در آخر گذاشته‌اند که به اینها فکر کنید. فکر کنید که یک زنبور با این منات و ملاکات دارد حرکت می‌کند. و او مُفْهَمٌ و مُلْهَمٌ است که به او می‌گویند برو چه کار بکن.

۵-۴- حرکت همه‌ی عالم با رغبت به سوی خدا

[۵۵] این حالا برای نحل است یا برای نمل است؟ یا برای بقیه‌ی حیوانات هم هست؟ حالا برای بقیه‌ی حیوانات است یا برای کل عالم است؟ دقت کنید می‌خواهم بگویم این قول ممکن است اصلاً این نباشد که به او بگویند: اسلم و او بگوید: أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ. اتفاقاً وقتی می‌گوید: أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ دارد می‌گوید در این کاروانی که همه دارند به این سمت (سمت خدا) حرکت می‌کنند منم عضوی از این کاروان‌ام و دارم به سمت خدا حرکت می‌کنم. اجازه دهید این معنا را روی این آیه ببینیم. آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی فصلت را ببینید. در مراحل آفرینش اینگونه می‌فرماید: خدا زمین را که درست می‌کند و چه و چه. (فصلت: ۱۱) «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ...»؛ بعد سراغ آسمان می‌رود در

حالتی که دود است. حالا بحثش مفصل است که الان نمی‌خواهم ورود کنم. «...فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ...»؛ به چه کسی گفت؟ به آسمان و زمین خدا گفت: «...أَتَيْتَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا...»؛ به طوع یا به کره بیایید. (یعنی چه از روی رغبت چه بی‌رغبتی) یعنی همه‌اش در مشیت خداست. «...قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»؛ این دو تا (یعنی آسمان و زمین) گفتند ما آمدیم طَائِعِينَ. در صورتی که قاعدتاً باید می‌گفتند: أَتَيْنَا طَائِعَتَيْنِ یعنی ما دو تا به طوع آمدیم. طَائِعِينَ جمع است اما ضمیرها همه مثنی است. قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ، یعنی دارد می‌گوید: آسمان و زمین و همه‌ی موجودات به رغبت می‌آیند. به لحاظ تکوینی همه دارند می‌آیند. ما همه داریم می‌آییم. شما چه به کره و چه به رغبت بیایید. همه‌ی عالم می‌گویند به رغبت می‌آییم. [۵۹] یعنی انگار آسمان و زمین می‌گویند ما دو تا با بقیه‌ی موجودات همه با رغبت می‌آییم. همه این سمتی می‌رویم. این قالتا که این را به آسمان گفت و به زمین گفت به نظر شما یعنی چه؟ یعنی گفت؟ یعنی اینها متکلم کلام صوتی‌اند؟ نه! مشخصاً متکلم کلام صوتی نیستند. یک بحث مفصلی است که قول خدا، فعل خداست. وقتی می‌گوید ما اینگونه گفتیم یعنی اینگونه کردیم. یعنی اینگونه شد که حرف همه‌ی عالم این است. مثل اینکه طرف یک کاری انجام می‌دهد می‌گوییم حرفش این بود. دیدید طرف سر و چشمش را حرکت می‌دهد می‌گوییم غیبت نکن! یعنی با اینکه غیبت یک چیز قوی است اما به خاطر حرکات بدنش به او می‌گوییم غیبت نکن. یعنی با فعلش دارد یک حرفی می‌زند. عالم یک حرف دارد و حرفش این است که دارد به سمت خدا با رغبت حرکت می‌کند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد